

(بقیة شرح حال ادیب الممالک)

که آقای مستشار اعظم دانش در تذکره صدراعظمی مرقوم داشته اند
بالجملة خجسته نامه نامی گرامی موسوم به (تابش مهر) آن اوستاد را وقتی
بخواستم و برگرفتم و نیز بدیدم در فلکیات و ادوار آسمانی و روابط این چرخ
کیانی و بیان دوایز و سیارات و ثوابت و بروج خریفیه و شتوبه و صور شمالیه و منازل
قمر و جزاینان در تنگنای نظم بس آیتی بزرگ بنموده حتی ذکر فیہ العموره من
البقاع و الاقالیم و کیفیتها و صورها و اولادها (وهذه الابیات من جملتها)

جسم های طبیعی از ترتیب	یا بساطت گرفت یا ترکیب
آنکه باشد مرکب از اجسام	بر دو قسم است همچو ناقص و تام
همچو حیوان معدنی و گیاه	و از چو ابر سفید و دود سیاه
هست جسم بسیط چون افلاک	یا چه آب و هوا و آتش و خاک
منطقه اطلس بلند و واقع	که معدل بر او کنند اطلاق
هر دو قطبش دو قطب عالم گیر	در شمالش بذات نعش صغیر
دو بعین منطقه سپهر بروج	کرده بر چرخ ثابتات عروج
گذرد در دو نقطه این تدویر	از معدل بین و باش بصیر
این دو نقطه همی رود بشمار	اعتدالین در خزان و بهار
سیمین دان خطی که از آغاز	ره بر این چار قطب برده فراز
کمترین قطب آنکه شد موسوم	میل کلی در اصطلاح نجوم
باشد اندر میانه قطبین	یا همی بگذرد ز منطقین
آنچه اندر رصد معین گشت	منزل ماد ایست باشد و هشت
که ز تقدیر کردگار قدیر	طی نمود این منازل تقدیر

تا بمصداق عاد کالعر جون از حصار محاق شد بیرون
 چون این خورشید بی حجاب غمامه را یعنی این گردون شیوائی فلکی
 نامه را که در دقائق سپهر و رموز طباع و ادوار مه و مهر است من المقدمه
 الی الختامه نگریستم این بیان و تقریض عالی از شرف الفقها الکرام ملاذ الانام
 حجة الاسلام حاج میرزا حسین شهرستانی بدان مرقوم یافتند و بخاتم آن خاتم
 بزرگان شرع مختوم دیدم فلا اقسر بمواقع النجوم که دیده دورین روزگار
 هر چند بناظوره ثوابت و سیار در ادوار دهر نظر نموده چنین نادره در هیئت
 ندیده و تشریح افلاک کلیه و جزئیه و تفتیح مواقع ثوابت و سیار باین وضع لطیف
 کس نکرده از طلوع آفتاب حقایق دقائقش انجم نقوش پیشینیان روی بمغارب
 انول نهاده و از خطوط مستقیمه المعانی حقایقش کتب تعلیمیه در زاویه خمول نشسته
 هر نقطه اش مرکز دائره تحقیق و هر خطش محور فلک تدقیق ارتفاع مطالب
 عالیه اش اعلی از معدل النهار و استقامت اشعار سامیه اش عدیل اقطار و او تار
 هر سطرش دفتری در شرح هیئت بطالمیوسی و هر حرفش تبصره بر تذکره
 محقق طوسی [ولاغرو] فان محققه کوب من سماء الفضل طالع و نجم من
 فلك العلم ساطع السید السند والمؤید المسدد امیر الشعرا و زعیم الفضلا لزال
 مؤیداً بروح القدس فی الدارین و قد قرء علی نسخه مواقع النجوم فی قلیل من
 الايام و نظمها بنحو یمش الیه طباع الانام فکان الماء الزلال والسحر الحلال و یحق
 فی تاریخه ان یقال

کتابی چنین نغز در عامر هیئت نبوده است از مبدء آفرینش

چو روشن شد از وی علوم ریاضی بتاریخ گو تابش مهر بینش

و فقه الله لمراضیه و جعل مستقبل امره خیراً من ماضیه

(محمد حسین الجابری الشهرستانی)

و من بنده تقی دانش گویم

کتابی در هیئت موسوم بمواقع النجوم از حضرت شهرستانی بدیدمی و چون خدایگان شرع بر هیئت و نجوم رسائل پر دازد شك نماید آن فرومایگان که عام نجوم را مردود شرع دانند و اختر شناس را بکس نشمارند و از کذب المنجمون گواه آرند بس بی خردانی سبک سرند قال المجلسی فی السماء والعالم و قد عد كثيراً من الشيعة العالمين باحكام النجوم منهم محمود بن الحسين بن السندی بن الشاهك المعروف بکشا جم ذکر ابن شهر آشوب انه كان شاعراً منجماً متکلاماً و منهم جابر بن حیان صاحب الصادق علیه السلام . بالجمله شرح حال استاد را تا بدین جا رساندم و دریغ دانم رقعۀ را که آن دانشمند بزرگ بمن نگاشته و دارای دقایق تاریخی است نگاشته ماند و هی هذه

رقعه ایست که ادیب الممالک به بنده تقی دانش نگاشته

بدرگاه دانش که باشد که از من
 سلامی رساند پیامی گذارد
 بگویدش منت برد از تو هر کس
 برای نزد یا خرد یا که خوارد
 بمینا درون تا جهان جان بوران
 دعای تو گوید سپاس تو دارد
 اشعار حکیم سوری که نمونۀ سحر حلال است مجذوبم داشت فرمودید
 دلم در حسرت روی برانی است
 بدین کار ثواب امشب که بانی است
 ببوران دخت رحمت میفرستم
 هر سفره که می بینم برانی است
 و در غزل دیگر نیز فرمودید

خوشر ز نقش روی برانی نکرده است
 نقاش دهر زینهمه نقش و نگارها
 بنده هم هوس کردم و عرض کردم

شنیده ام که ز کشک و کدو برانی را
 کینز مطبخ بوران برای مأمون پخت
 هراکه زان پس آمخت و پخت بورانی
 زدست بخته خالیگران وی آمخت

کزون سزد که برانی خوران ترانه کنند که شاد باد بمینو روان بوران دخت
و نیز در باب فرنی گفتم

مهلَب بن ایصفَره میر از دی را شنیده ام که زیونی رسید از قولنج
برای داروی ایندرد ریخت زرچندان که گشت جمله تپی خانمان و کیسه و گنج
بپخت فرنیش از شیرکارو و قندو برنج یکی طیب و رهاندش زرد و رنج و شکنج
کنون بنام مهلب مهلبیه بماند چنانکه ماند زاجلاج در جهان شطرنج
وزانش فرنی خوانند در بلاد عجم که هم بفرن شود پخته بی مشقت و رنج

وجود مبارکت از مهملاتم اگر ملال نمیگیرد بیایم بر سر عرایض تا ریخی
خودم پنج شنبه ۲۲ ذی قعدة سنه ۱۳۰۷ نهم ثروت ماه فرانسوی سنه ۱۸۹۰
در اثنای طریق مسافرت از باد کوبه به تبریز وارد اردبیل شدم تربت شهریار
بزرگوار شاه اسمعیل بن حیدر بن جنید بن صدر الدین بن ابراهیم بن خواجه عالی
بن صدر الدین بن موسی بن الشیخ صفی الدین بن السید امین بن قطب الدین
صالح بن صلاح الدین بن محمد الحافظ بن زرین کلاه بن محمد بن محمد بن حسن
بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد بن قاسم بن ابی القاسم
حمزة بن موسی الکاظم صلوٰة الله علیه و علی آبائه را زیارت کردم وفات شاه اسمعیل
در سنه ۹۳۰ بمه ماه محرم در اهر و مشکین بوده شیخ حیدر در تاریخ اینقضیه گوید
از جهان رفت و ظل شدش تاریخ سابه تاریخ آفتاب شده

تربتش در بقعه جدش صفی الدین کسانیکه در این بقعه مدفونند شیخ صفی الدین
شاه اسمعیل در بقعه دیگر شیخ صدر الدین شیخ جنید سید ابراهیم از صنویه
اولاد ذکور هیجده تن از حرمخانه اناث دوازده تن تجدید بنا از شیخ زاهدی
متولی در سنه ۱۰۳۹ کتیبه بخط اسمعیل نام بسیار ممتاز کلید دار شیخ عبدالمجید
خادم هیجده نفر کشیک شش نوبت اشیاء نفیسه که در خزانه زیارت شد عصای

شیخ نعلین حضرت موسی الکاظم قرآن خط مجاسی قرآن خط حضرت سید الشهدا قرآن خط حضرت امیرالمؤمنین که در آخرش این عبارت است کتبه و ذهبه عای بن ابی طالب سنه سبع هجریه قرآن خط یاقوت سنه ۶۸۰ قرآن دو منی خط شمس الدین عبدالله سنه ۵۷۲ قرآنها سی پاره موقوفه شاه عباس سنه ۱۰۳۷ در چینی خانه که روزی سه خروار چینی سابقاً پخته میشده است اسباب چینی قدیمی خیای دیده شد شیخ صفی الدین تربیت شده شیخ زاهد حیلانی است از مشایخ سلسله ذهبیه و در صومعه شیخ زاهد در محله معروف به بیچار در گیلان مشغول بخدمت بوده و آن محل هنوز بمسجد صفی معروف است و در این محل مزرعه بوده است وقف صومعه از آنکه بزبان دری و پارسی و گیلکی بیچار بمعنی مزرعه باشد و در این مسجد چاهی است که آب آنرا برای تبرک و استشفای براند و مردم گیل از عام و خاص تقود فراوان بعنوان نذر در اینچاه ریزند و نفع آن عاید جناب آقا شیخ محمد حسن حسام العلماء میشود که از ائمه جماعت و نواب مشایخ ذهبیه است و از جناب حضرت مجددالاشراف سید جلال الدین محمد بن اقامیرزا بابان اقامیرزا عبدالنبی الحسینی الذهبی که در فارس اقامت دارند و تولیت حضرت شاه چراغ با ایشان است دستگیری مینمایند نظر بسابقه که در تبریز مرا با حسام العلماء بود بخانه ایشان منزل کردم که در آن سامان نزدیک صومعه میباشد و این حال در ۱۷ ربیع الثانی سنه ۱۳۱۲ بود و کتاب سماء الدنیادر عام هیئت را در خانه ایشان تالیف نمودم آن جناب خود و عیال و اولادش نیز در آن چاه دنایر و دراهم و فلوس بنذر میریختند و آنها را بخرقه پیچده نشانه میکردند که پس از بیرون آمدن بفقرا دهند گویند حضرت امام زمان سلام الله علیه در این چاه ظاهر شده و شاه عباس را که در این چاه مخفی بوده بشارت فرج داده خانه نجم زکر که شاه عباس در آن جاینهان بود در جنب شمالی این مسجد پیمان

بنای سابق باقی است الهی -

من بنده تقی دانش شخصیات مراسله را محذوف داشتم و آنچه تاریخی بود و مفید مندرج داشتم امید است آیندگان که خوانند من و دوست من ادیب الممالک را یاد کنند و دعای خیر فرستند

چو با هم نشینید و دارید صحبت

بدانجا یگاهی که نه دیو و نه دد

زما گفته زانید ای عیشتان خوش

زما یاد دارید ای هجران بد

و چندین قصیده غرایش در نزد من است که برای درج در این تذکره داده اند و آن نسخه ها را خود هم نداشته از آنکه خاص تذکره صدر اعظمی تمام را در خانه این بنده انشاد نموده و نسخه ها همان است که من دارم منحصر بفرد و بتدریج بجای خود درج میشود اینک دو قصیده استاد را این بنده تقی دانش درج می کند و هی هده

قصیده ادیب الممالک نقل از تذکره دانش

چو شاه دانا گیرد وزیر دانشمند	سر ستاره و ماه اندر آورد بکمند
چو طغرایست ملک کش وزیر بال و پرست	همی پردازین پر بر آسمان بلند
من این کلام بتحقیق و تجریت دانم	اگر نداری باور بتاج شه سوگند
که چار چیز ملک را بملک چیره کند	همش بدارد دور از هزار گونه گزند
یکی اصابت رای و دویم سخاوت طبع	سیر عدالت و چارم وزیر دانشمند
زفر شاه جهان ای درخت ملک بیال	بروی صدر اجل ای عروس بخت بخند
نه با ملکشه بود اینچنین نظام الملک	نه یافت محمود این فرز خاجه میمند
جهانیان همه فرزند و پادشه پدرست	اتا بک راد استاد این همه فرزند
زمانه پند نبوشد ز رای فرخ او	چنانچه شاگرد از اوستاد گیرد پند
چنین وزیر بگیتی نیامده است کز او	دل رعیت شاد است و جان شه خرسند

خدای داند کز بهر راحت دل شاه
از آن زمان که قضا ملک امن و راحت را
خدایکان بی اصلاح کار ملک شتافت
درین حوادث هفتاد و اندروز فزون
همی نبودی آسایشش بدل مطبوع
شکست عزمش با راحت و فرح پیمان
گرفت حظل در ساغرش مقام شکر
گهی زاعل گهر بار در غلطان ریخت
ز باژو ساو بکاهید و در تلافی آن
چنان زلوح خرد شست نقش فکرت بد
ماثرش همه الحق چو معجزاتستی
سزد که بر رخس از بهر دفع عین کمال
خدا یگانا صیدی چو من ذلیل و زبون
بر استان تو چون خاک راه پست شدم
بنعمت تو که از خدمتت پوشم چشم
الا چو از پی جوza همی بیاید تیر
ستاره سجده کند مرترا بیخاک قدم

قصیده دیگر ادیب الممالک نقل از تذکره دانش

ایا نگار دلاویز و ترک شهر آشوب
شنیده بودم از بخر دان و دانا یان
وفا بکار نه انرا که غمزه سر مست
نمونه ز شعار تو باشد این گفتار
که هر ضیاء عبونی و هم حیوة قلوب
که ناگزیر ز خوی بد است صورت خوب
یمین بجای نه انرا که پنجه مخضوب
حقیقتی ز سلوک تو باشد این اسلوب

توان نبودی کم روز و شب بدی طالب
 نآفتیم که تو چون و اوقتی و من عذرا
 کسی فروشد یوسف بدرهم معدود
 بس است جو رو جفا ای ستمگر طنناز
 مساز خشم و مکن تندی و مشو سر کش
 سرود شادی بسر ای و ساز مهر بساز
 باستین خود از استانه گرد فشان
 که میر اعظم دستور معدلت گستر
 امین سلطان بن امین سلطان انک
 هم او بکشور فضل و ادب خداوند است
 بود کمالش فطری و دانش ذاتی
 نه طبع او متهور نه قلب او خائف
 ز سنک و چوب همی بشنوی بکوش احسن
 نموده فخر بنام بلند او دانش
 خدایگانا ای آنکه ز ابر شمشیرت
 بر اطاعت تو خود اطاعت ابوبن
 تو راه طهران زی قمر نموده مفتوح
 که دیده بود که صدمیل راه دور و دراز
 که دیده بود که کشتی روان شود بزمین
 که دیده بود که شمشاد و ارغوان روید
 که دید بر اثر رود شور و وادی خشک
 که دیده بود بدین دلکشی قصور و بیوت

من ان نبودم کت سال و مه بدم مطلوب
 نگفتمت که تو چون یوسفی و من یعقوب
 کسی فریید عاشق بوعده عرتوب
 بس است ناز و فریب ای پریرخ محبوب
 هباش سخت و مزین طعنه و مکن اشوب
 نوای مستی بر خوان و طبل عیش بکوب
 بتار گیسوی خود صحن بارگاه بروب
 زری رسید سوی قم و ذالک المطاوب
 ستاره بار دهن از دست و مهر و مه ز حیوب
 هم او باشگر جو دو گرم بود یعسوب
 نه این بتعلیمستی نه اندگر مکسوب
 نه رای او متزلزل نه وعد او مکذوب
 اگر بخوانی مدحش همی بسنک و ایچوب
 چو ال ایوب از نام نجم دین ایوب
 بخاک زهره مسکویان شود مسکوب
 بود حرام که این واجب است و ان مندوب
 تو چتر احسان در ملک کرده منصوب
 کسی ببرد از گاه صبح تا بغروب
 که دیده بود که زاهن کسی کند مرکوب
 ز ریشه شجر خمط و کلبن خروب
 زلال حیوان نوشد کسی زربن کوب
 که دیده بود بدین محکمی حصون و دروب

تو ان سرافیلستی که بر دی از خاطر
 نعوذ بالله از انزه که خار سم شکنش
 بدره اش نمودی گذر مسافرو هم
 وگر رقیب و عقید اندران گذشتندی
 وگر سلیمان در ساختش بساط افکند
 گوزن دروی لنگ و عقاب دروی مات
 ستاره انجا همچون ز کال تیره و تار
 ز خار هاش که از خاره همچو خر مابن
 فر و ختندی مردم ز تنگدستی و قحط
 ز کار تو دگر آن صحن نغز جان پرور
 چنانچه شمس و قمر بر مناره اش شب و روز
 یکی دعای تو گوید بهترین هنجار
 کریوه ملک الموت و راه پر اشوب
 بچشم راکب در میشد از سم مرکوب
 که خاطرش نشدی بر هزار فکر مشوب
 ز هول فرق نکردندی از ثواب ذنوب
 خر و ش مسنی الضر کشید چون ایوب
 سپهر در ری تار و قمر درو محجوب
 فرشته در وی مانند اهر من منکوب
 کشیده سران و جان مسافران مصلوب
 در ان بیابان مجبو برا پهای حبوب
 که بر نهادی و گشتی ز کردگار منوب
 دو مؤذند بوقت طلوع و گاه غروب
 یکی ثنای تو خواند بخوشترین اسلوب

☆ (سرگذشت اردشیر) ☆

✽ گفتار فرشاد حکیم در جشن شاهنشاهی اردشیر ✽

ز جا برخاست فرشاد خردمند
 ستایش خواند یزدان جهان را
 چو ائین ستایش یافت پایان
 ز دریای سخن برخاستش جوش
 که ای ابرایان پاک فرجام
 ز خاطرها مباد ایران فراموش
 چو ایران هیچ کشور باستان نیست
 بگیتی مرز جمر پشت و پناهست
 درود آورد بر کیهان خداوند
 نکوهش راند اهریمن روان را
 گرایان شد سوی گفتار شایان
 دران دریا چونیاو فرجهان گوش
 شه اغازان شاهنشاه انجام
 ز شیران دور بادا خواب خرگوش
 ز ایران باستان تر آسمان نیست
 همه گیتی برین دعوی گوا هست